

تکاپوهای سیاسی - اجتماعی ذهبیه از سقوط اصفهان تا برآمدن قاجاریه (۱۱۳۵-۱۲۱۰ق)

هادی پیروزان*

محمدعلی رنجبر**

چکیده

سلسله ذهبیه با داشتن پیشینه حمایت همه سویه از حکومت صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ق)، به ناگهان با سقوط اصفهان و حوادث پس از آن، از جمله روی کارآمدن حاکمیت افشاریه و زندیه (۱۱۴۹-۱۲۰۹ق)، روبرو گردید. سیر فعالیتهای اجتماعی - سیاسی این سلسله در طول این سالها، از جمله دوره هایی است که پژوهش روشمند و مستقلی درباره آن انجام نگرفته است. از این رو مسأله اصلی پژوهش حاضر هم ناظر به چگونگی تعامل و سلوک سلسله ذهبیه با حاکمیت سیاسی در طول سالیان مورد بررسی می باشد.

پژوهش حاضر درصدد است با استفاده از منابع اصلی و منابع طریقتی سلسله ذهبیه، در روشن شدن این مسأله گامی بردارد. بر اساس یافته های تحقیق، طریقت ذهبیه در دوره افغانها، در برگرداندن خاندان صفوی بر سریر سلطنت تلاش کرد، در زمان نادر شاه با توجه به سیاستهای مذهبی خاص او، این سلسله به دوران رکود و انزوا رفت. اما در عصر کریم خان با انتخاب شیراز به عنوان پایتخت و ارادت کریم خان به قطب ذهبی عصر خود، این طریقت دوباره اوج گرفت. از اینرو فرایند رفتار ذهبیان در پیوند با مواضع فرمانرواییهای سه گانه -افغانها، افشاریه و زندیه- شکل گرفت. مواضعی که در گستره دوری تا نزدیکی با صفویان نیز معنا می یافت.

* دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) h.pirouzan1445@yahoo.com

** استادیار تاریخ دانشگاه شیراز ranjbar@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۴

کلید واژگان: قطب الدین نیریزی، مشروعیت، حکمت معصومیه الهیه، شیراز، افشاریه، زندیه

۱. مقدمه

با سقوط اصفهان و روی کار آمدن افغان های سنی مذهب در کشور، مردم، نهادها و گروه های اجتماعی، که در بطن جامعه شیعی ایران عصر صفوی حضور و بروز داشتند یک مرتبه حکومتی را که به نوعی پشتوانه ای برای آنها به حساب می آمد، از دست رفته دیدند. با همه ضعف ها و سستی هایی که در اواخر عهد صفوی در صحنه سیاسی - اجتماعی ایران بروز کرد و بعضاً صدهای مخالفی هم در گوشه و کنار ایران شنیده می شد، اما حکومت صفوی به نحوی با تار و پود مذهب تشیع و در پی آن اعتقادات و باورهای ایرانیان گره خورده بود که نبودن آن هم باعث عذاب و رنجش قاطبه مردم و گروه های یاد شده بود.

سلسله ذهبیه از جمله این طیفی بود که به نحوی می توان دوران اوج آن را همزاد با برآمدن حکومت صفوی دانست. این سلسله با برآمدن صفویان در عرصه اجتماعی ایران مورد توجه قرار گردید و درست از همان زمان است که نامی از مشایخ این سلسله در منابع تاریخی آورده شده است. ذهبیه به جهت شیعی بودن و حرکت در خط اعتدال بین طریقت و شریعت، در بیشتر دوران حیات صفویان از اعتبار و احترام بالایی در نزد شاه و دربار برخوردار بودند. اما جایگاه و موقعیت سلسله در سال های آخر حکومت صفوی بویژه در دوران حکمرانی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین متزلزل شد و بدین سبب مشایخ و مریدان طریقت، گرفتار عناد و دشمنی حکومت و علما گردیدند.

با توجه به تغییرات انجام گرفته در خط مشی رفتار علماء و دربار صفویان با سلسله ذهبیه، که انعکاس آن در منابع ذهبیه در این دوران هم به خوبی نمایان است^۱، در ظاهر امر منطقی به نظر می رسد که واکنش این سلسله نیز نسبت به تحولات سیاسی انجام گرفته بعد از سقوط حکومت صفوی شبیه عملکرد طریقت های دیگر تصوف که طعم دشمنی ها را چشیده بودند، باشد. اما آنچه که در این نظر ایجاد اشکال می کند و راه به نتایج اشتباه می برد - که به طور معمول در تحقیقات ملاحظه می شود - عدم جداسازی و بررسی جداگانه تاریخ تحولات سلاسل مختلف این دوره است. به طور معمول سیر فراز و نشیب سلاسل شیعه صوفی چون نعمت اللهیه، نوربخشیه و ذهبیه را محققین در طول حیات دوره صفوی

کاملاً مشابه فرض کرده و در واقع تفاوت های جدی ای که در سیر تاریخی این سلسله ها اتفاق افتاده است نادیده گرفته اند.^۲ از این رو مدعای اصلی پژوهش حاضر این است که ذهبیه بر خلاف طریقت های صوفیانه اعم از شیعه و سنی در آن دوران سیر تاریخی - سیاسی خاص خود را داشت و هم‌نوا با فرق دیگر عمل نکرد.

با توجه به رویکرد اشاره شده، مسأله تحقیق، شناسایی عوامل موثر بر تعامل و سلوک سلسله ذهبیه و جهت گیری سیاسی - اجتماعی آن در طول سالیان مورد بررسی است و سعی شده است در سه دوره مختلف یعنی ۱. از سقوط اصفهان تا برآمدن نادر شاه. ۲. دوره افشاریه و ۳. دوره زندیه تا آمدن قاجار، تکاپوهای سیاسی - اجتماعی ذهبیه، مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد. فرض پژوهش این است که دوری یا نزدیکی حکمرانی های این دوره به تشیع و مبتنی بر رابطه حداقلی در دوره افشاریه و رابطه محدود در دوره زندیه میان نهاد سیاسی و نهاد مذهبی (رنجبر، ۱۳۸۹: ۵۸) بر چگونگی تعامل ذهبیه موثر بود.

۲. زمینه تاریخی

انتساب طریقت ولایت سلسله ذهبیه توسط معروف کرخی به امام رضا (ع) می رسد (تمیم داری، ۱۳۸۹: ۶۶). به روایت داخلی اولین قطب سلسله ذهبیه معروف کرخی (حدود ۲۰۰ تا ۱۵۵ق) بود که غالب سلسله های تصوف شیعه به او می پیوندند. و از معروفترین اقطاب ذهبیه که به نام او یعنی ذهبیه کبرویه مشهور گشته اند، شیخ نجم الدین کبری (متوفی ۶۱۸ق) است. کبرویه در زمان حمله مغول، خصوصاً در مشرق ایران، رونق فراوان داشت و مشایخ آن در عهد خوارزمشاهیان و ایلخانان، از خراسان و ماوراءالنهر تا شام و آسیای صغیر، در نشر و ترویج این طریقت کوشیدند (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۸۳). برخی بزرگان طریقت کبرویه در دربار ایلخانان مغول، نقش فعالی داشتند و عامل اصلی گرویدن غازان به اسلام و در نتیجه بازگشت مجدد اسلام به ایران شناخته شدند (دویس، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

سلسله ذهبیه از طریق اقطاب دیگر سلسله کبرویه از جمله میر سید علی همدانی (م. ۷۸۶هق) و داماد و جانشین او خواجه اسحاق ختلائی (م. ۸۲۶هق) ادامه یافت. اما بعد از خواجه اسحاق ختلائی در سلسله کبرویه شکافی پدیدار شد. این شکاف هم‌زمان با مرگ ختلائی و شرایط سیاسی بود که موجب درگیری کبرویه با حاکمان تیموری آسیای مرکزی شد و باعث افول کبرویه در این ناحیه گردید. در اواخر حیات خواجه اسحاق و

مقارن وفات وی، بخشی از کبرویه به نام نوریه یا نوربخشیه (پیروان سید محمد نوربخش) و بخشی نیز به نام ذهبیه (پیروان سیدعبدالله برزش آبادی) منشعب شدند. افزون بر تفاوت دیدگاه‌های اعتقادی، عوامل سیاسی-اجتماعی نیز در این جدایی موثر بود. در مجموع، نور بخش با محوریت نظریه مهدویت، از دیدگاهی رادیکالتر و عملگرا تری برخوردار بود بنحوی که در قامت رهبر یک جنبش اجتماعی ظاهر شد و درگیریهایی با حکمرانی تیموریان داشت. (رنجبر، ۱۳۸۷: ۷۵). بدین گونه سید عبدالله برزش آبادی مشهدی (م. ۸۹۰ق) از بیعت با سید محمد نوربخش (م. ۸۶۹ق) خودداری کرد و سلسله کبرویه به نوربخشیه و ذهبیه تقسیم شد. بدین ترتیب ذهبیه با انتخاب خط مشی معتدل از پیوند شریعت و طریقت مسیر حرکت آتی خود را رقم زد. (معصوم علیشاه، ۱۳۴۵: ۳۴۴/۲؛ یازوکی، ۱۳۸۲: ۳۸۷-۳۹۸؛ شوشتری، ۱۳۷۵: ۱۴۳/۲-۱۴۴).

مشایخ سلسله ذهبیه به ویژه از عصر صفوی به طور کلی شیعه مذهب بودند و ده تن از اقطاب سلسله ذهبیه در سراسر دوران صفوی به منصب ارشاد اشتغال داشتند (تمیم داری، ۱۳۸۹: ۶۷). این سلسله در تمامی دوران حکمرانی صفویان در ایران حضور داشت و در عرصه های اجتماعی - سیاسی ایفای نقش کرد. مقتدای اعظم حاج محمد خوبوشانی (۹۳۸ق). قطب بیست و چهارم ذهبیه که دوران زعامتش مصادف با سلطنت شاه اسماعیل اول بود، در بحبوحه اختلافات شیعه و سنی در پی رسمیت یافتن تشیع در ایران در شهر هرات به هواداری از تشیع و شاه اسماعیل پرداخت (استخری، ۱۳۳۸: ۳۴۸). و همچنین اقطاب ذهبی و مریدانشان برای ارتقای روحیه مذهبی سپاهیان در جنگ های بین صفویان و ازبکان نیز حضور داشتند (همان: ۳۵۱).

روابط حسنه طریقت ذهبیه با حکومت صفویه در دوران حکمرانی شاه عباس دوم هم ادامه یافت و قطب وقت سلسله ذهبیه شیخ محمد علی مؤذن خراسانی، کتاب تحفه عباسی را که در معرفی عقاید ذهبیه نگاشته بود به شاه عباس دوم هدیه کرد (مؤذن خراسانی، ۱۳۸۱: ۱۷۷). اما جایگاه و موقعیت سلسله در سال های آخر حکومت صفوی بویژه در دوران حکمرانی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین متزلزل شد و بدین سبب مشایخ و مریدان طریقت، با دشمنی حکومت و علما روبرو گردیدند (تبریزی، ۱۳۴۲ق: ۳۷۲).

۳. ذهبیه و یورش افغان ها

نابسامانی سیاسی پس از سقوط اصفهان و فروپاشی سلسله صفویه توسط افغانها در سال ۱۱۳۵ هجری، در اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور تأثیرات بسیار گذاشت و از آن میان تأثیر بر وضع و شرایط گذران جریان تصوف ذهبی بود که باعث تحولاتی در آن شد. در روزهای منتهی به یورش افغان ها، قطب الدین نیریزی (م. ۱۱۷۳ق) قطب وقت سلسله، مقیم اصفهان بود. وی که به جهت پیش بینی این فتنه توسط شیخ طریقتش شیخ علی نقی اصطهباناتی، در نه سال پیش از واقعه (خوئی، ۱۳۸۳: ۱/چهل و پنج). نشانه های آن را درک کرده بود، در صدد هشدار به دولتیان بر آمد. قطب الدین نیریزی، علیرغم اینکه هم از شاه صفوی و هم از علماء، بسیار بی مهری دیده بود اما عملکرد او در این سال ها، نشان از دل بستگی به تشیع و حکومت شیعی صفوی دارد. و به منظور حفظ این دولت و به تبع آن اساس تشیع رسمی، اقدام به نوشتن نامه ای به شاه سلطان حسین و دیگر شاهزاده های صفوی کرده و در آن اشاره می کند: «... بر فقیر متحتم گردید که تشکر از نعمت های اجدادی شماها کرده... خبر دهم از فتنه و فساد کلی که دیده ام در خواب و بلاشک واقع خواهد شد که خروج همین افغانه در ایش ناصبی^۳ است برسند عن قریب شماها را احاطه خواهند کرد و اصفهان بل ایران امن و امان را ویران خواهند نمود. محض رضای خدا قبل از وقت شما را باخبر کردم» (الف. نیریزی، ۱۳۸۳: ۱/ 579-580). اما پاسخ مناسبی از دربار نمی گیرد (ام سلمه بیگم، ۱۳۳۴ق: ۳) و لذا تدابیر لازم برای دفع افغان ها اتخاذ نمی شود. با این حال سید قطب که به خوبی دریافته بود که اوضاع آن روزگار خرابتر از آن است که با اینگونه فعالیت ها اصلاح شود، طریق دیگری را برگزید و سخن تازه خود را که تعمیق «بنیادهای فکری مسلمانی شیعی» بود، زیر عنوان «حکمت معصومیه الهیه» مطرح کرد و جالب توجه اینجاست که مفصل ترین اثر خود یعنی رساله «فصل الخطاب» را به شرح و بسط آن اختصاص داد. او در جای جای این رساله اشارات بسیاری هم به اوضاع فکری و فرهنگی اواخر روزگار صفویه دارد.

محمود افغان در همان ابتدای به قدرت رسیدن در قندهار توانسته بود با بارز جلوه دادن تمایلات خود به صوفی گری اعتماد شاه سلطان حسین را جلب کند. چنانکه شاه با طوع و رغبت، خلعت و فرمان حکمرانی قندهار را بدو داد (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۳). و ملقب به «صوفی صافی ضمیر» کرد (همان: ۵۲). محمود بعد از فتح اصفهان، در پی به اثبات رساندن ارادت قوی و عملی خویش به طایفه درویشان و علی الخصوص شیخ وقت سلسله ذهبیه یعنی سید قطب الدین محمد نیریزی برآمد و هدایا و تحف بسیاری برای شیخ ذهبی ارسال کرد و از او خواست که از حکمرانی او حمایت کند (خوئی، ۱۳۸۳: ۱/چهل و

پنج؛ جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۳۷۸/۳). آنچه که محمود افغان را واداشت تا تصمیم بگیرد نظر سید قطب الدین ذهبی را به خود جلب کند می‌بایست در شخصیت علمی - عرفانی سید قطب و جایگاهش در میان مریدان کثیرش جستجو کرد.

سید قطب الدین ذهبی در دوران سلطنت شاه سلطان حسین که مصادف با اوج مخالفت ها و دشمنی های شخص شاه و علماء با این سلسله بود، تصمیم به هجرت از اصفهان و اقامت در شیراز گرفت. او توانست با تمهیدات و تدابیر محافظه کارانه ای^۲، شهرت و مریدان فراوانی به ویژه در فارس کسب کند. اقدامات او در کم کردن دشمنی معاندانش تا حدی کارگر افتاد تا جایی که در آن «بحبوحه قلع و قمع کردن فرق صوفیه، ذهبیه تا حد زیادی در امان ماند و به همین علت ذهبیه او را «محبی و مجدد بزرگ» لقب دادند» (خوئی، ۱۳۸۳: ۱/هجده و نوزده). قطب الدین نیریزی علاوه بر داشتن مریدان بسیار، در میان فقهای بزرگ شیعه آن زمان هم از احترام بالایی برخوردار بود. از جمله علمایی که با او ارتباط دوستانه ای داشتند، می‌توان به آقا سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر نجفی، معروف به کاشف الغطا، مولانا محراب گیلانی، آقا محمد بید آبادی، شیخ محمد احسائی و میرزا محمد اخباری نیشابوری اشاره کرد (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۰۳؛ ام سلمه بیگم، ۱۳۳۴ق: مقدمه؛ زرین کوب، ۱۳۶۶: ۳۱۰؛ هدایت، ۱۳۴۸: ۴۸۲؛ نایب شیرازی، ۱۳۴۵: ۱۳۷/۳). مشهور است که تسلط فوق العاده به شریعت و احاطه او به علوم عقلی و نقلی سبب گردیده بود که در مدت اقامتش در نجف اشرف، طلاب علوم شرعیه از چهار مذهب اهل سنت در جلسات او حضور یابند (ام سلمه بیگم، ۱۳۳۴ق: پانزده).

بنابراین حمایت شخصیت بارزی چون سید قطب الدین نیریزی از محمود افغان، می‌توانست سبب مشروعیت او در جریان حکومت بر ایران شیعی باشد. شواهدی که از رفتار محمود افغان بر جا مانده، همه بیانگر این است که هدف وی از هجوم به اصفهان، تنها به منظور غارت گری و چپاول نبوده، بلکه هدف نهایی او تشکیل حکومتی با دوام بود. بنابراین می‌بایستی به منظور تثبیت پایه های حکومت خود علاوه بر قدرت شمشیر و تأمین نیروی انسانی هم کیش، بدنبال نوعی مشروعیت دینی نیز باشد. وی که به دلیل داشتن مذهب سنت و اعتقاد و تعصبش به آن (شعبانی، محمدی، ۱۳۸۷: ۲۰۲)، نمی‌توانست در جایگاه یک شیعه و با حمایت از فقها به چنین هدفی برسد، سعی داشت از طریق صوفی - گری که ظاهراً بدان اعتقاد قلبی و باطنی هم داشت، به این هدف بزرگ برسد.

هدف محمود افغان در تشکیل حکومت از همان روزی که شاه سلطان حسین تسلیم شد، معلوم و مشخص گردیده بود. شاه سلطان حسین هنگامی که به اردوگاه محمود در پای کوه صفة شتافت، محمود افغان، او را مدتی سرپا نگه داشت تا اجازه ملاقات دهد. ایستادن شاه در برابر محمود افغان، با توجه به تشریفات خاص دربار شاهان صفوی - که به زودی اجازه نشستن به اطرافیان نمی‌دادند (فیدالگو، ۱۳۵۷: ۵۵-۵۶) نشان از چنین هدفی است. و یا به منظور در دست داشتن نیروی سنی در اصفهان، اقدام به برهم زدن ترکیب جمعیتی شهر کرد و تعداد قابل توجهی از اهالی درگزین همدان را - که سنی مذهب بودند به اصفهان کوچاند و در خانه های بی صاحب ساکن گرداند و برای آن ها املاک و اقطاع مشخص کرد (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۷۱) و همچنین، زمین های متروکه را به افغان ها بخشید و دستور داد که پانزده هزار سرباز را با خانواده هایشان از قندهار بیاورند و در اصفهان سکنی دهند (هانوی، ۱۳۶۷: ۱۷۴). کشتار بیش از صد تن از شاهزادگان صفوی (همان: ۲۳۲) نیز در راستای همین هدف انجام شد. لذا نیت محمود از همان ابتدای مخاصمه، به هیچ عنوان مسأله غارت گری نبود. هر چند نباید منکر این موضوع شد که سپاه او به احتمال زیاد جز غارت هدف دیگری نداشت اما خود او در اندیشه ای دیگر بود. چنانکه پس از شکست سپاهش در یزد سخت خشمگین شد و گفت: «ایکاش مثل روزهایی که به ایران آمدید گدا بودید و مثل آن روزها می‌جنگیدید» (همان: ۲۲۸). محمود که همچنان امیدوار بود بتواند حمایت صوفیان ذهبی، به عنوان معروف ترین و مقبول ترین صوفیان ایران را جلب کند، در جریان تسخیر شیراز هم ارادت خود را به این طایفه نشان داد.

محمود افغان در سال ۱۱۳۵ق. پس از استقرار در اصفهان، گروهی را برای تسخیر شیراز معین کرد. میرزا عبدالکریم ذهبی، که از روابط درویشی و تمایلات صوفیانه محمود افغان مطلع گردیده بود، از این طریق به او متوسل شد و چون محمود دست توسل به او داد، به او گفت: «شیراز خاک اولیا است و مردمی فقیر و درویش دارد. چند نفر با یک حاکم به شیراز بفرستید، مردم از او تبعیت خواهند کرد» (فسایی شیرازی، ۱۳۶۷: ۱/۱: ۵۰). ضمناً میرزا عبدالکریم نامه ای نیز به مردم شیراز نوشت و آن ها را از وخامت اوضاع با خبر کرد. از آن سوی محمود با مشورت میرزا عبدالکریم، آقاخان و امام قلی خان شاملو دو نفر قزلباش را به فارس و حکومت لارستان فرستاد تا با تمهیدات میرزا عبدالکریم به امور مربوط پردازند (کلانتر، ۱۳۶۲: ۳). هر چقدر محمود مایل بود که مشایخ طریقت ذهبی را

به خود نزدیک کند، قاتل و جانشین او اشرف افغان، کسب مشروعیت برای فرمانروایی خود را از راهی دیگر جستجو کرد.

مشکل اصلی اشرف افغان هم که بعد از کنار زدن محمود در سال ۱۳۷۱ق بر تخت نشست (استرآبادی، ۱۳۴۷: ۷۰) نیز به مانند او، فقدان مشروعیت حکومتش بود. اشرف نیز می دانست تا زمانی که نتواند این مشکل را بگشاید، نخواهد توانست حکومتی تشکیل دهد. اما راه حل او در این مورد با محمود متفاوت بود و چون اساساً بر خلاف محمود تمایلات صوفیانه نداشت، از اینرو سعی نکرد از قدرت مشروعیت بخشی صوفیان ذهبی بهره برد. بلکه او با ترفندی سعی کرد وانمود کند که مشروعیت حکومت را از شخص شاه سلطان حسین صفوی دریافت کرده است (شعبانی، ۱۳۶۹: ۲۷/۱). وی با این کار احتمالاً بر آن بود تا مردم او را جانشین بحق سلاطین صفوی بدانند. اشرف همچنین اقداماتی در خوشایند علمای شیعه نیز انجام داد. از جمله اینکه بسیاری از کتب تصوف، حکمت و فلسفه به دستور او به زاینده رود ریخته و نابود شد (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۳۰). سیاست اصلی ذهبیه که در مدت فرمانروایی محمود افغان، حمایت از حکومت صفویه و عدم همراهی با او در کسب مشروعیت بود، در زمان جانشین او نیز ادامه پیدا کرد و شیخ طریقت - قطب الدین نیریزی - با نوشتن رسالاتی، اقدامات به ظاهر شیعه خواهانه‌ی او را فریبکاری جلوه داد.

قطب الدین نیریزی علیرغم همه انتقادهایی که به شخص شاه و برخی علماء اطرافش داشت و عملکرد ایشان را عامل این اوضاع می دانست (خوئی، ۱۳۸۳: ۱۰۵)، اما به جهت حفظ شأن مقام سلطنت صفوی، تسلیم شدن شاه و اقدام او در گذاشتن تاج بر سر اشرف افغان را این چنین توجیه می کند: «اکنون حتی مصالحه و مسالمت میان دو فرقه برای حفظ جان مسلمانان و خلاصی از قحطی و خشکسالی، تنگ نیست. همچنان که امام مجتبی (ع) با معاویه صلح کرد» (نیریزی، ۱۳۷۱: ۸۶). در واقع قطب الدین نیریزی با نگارش این مطالب قصد داشت که اشرف افغان را در جایگاه معاویه گذاشته و اقدامات او را به سان اقدامات معاویه، تنها فریبی برای جماعت شیعه ایران بداند و مشروعیت حکومت او را به طور جد زیر سؤال برده و از آن طرف هم به نوعی برای حفظ شأن مقام سلطنت صفویه، اقدام شاه سلطان حسین را تنها راهکار موجود معرفی کند.

البته اشرف افغان، حتی اگر می خواست، این توانایی را نداشت که به طور تام و تمام سیاست مشروعیت خواهی از صوفیان و نزدیکی به علماء شیعه را اجرا کند. زیرا او متکی به نیروهای افغان سنی مذهب بود و می بایستی جانب آن ها را رعایت کند. لذا به تدریج

سیاست خود را تغییر و ماهیت تفکرات ضد شیعی خود و همراهانش را بروز داد. و در این راه ملا زعفران، روحانی سنی و متعصب، او را تشویق و راهبری می‌کرد. ملا زعفران به محض ورود به اصفهان، فتوا داد که اصفهانی‌ها و همه مردم ایران رافضی‌اند و رافضی‌ها کافرند (دستورالملوک میرزا رفیعا، ۱۳۴۷: ۴۹۷). و از این رو «قتل شیعه و اسیر کردنش را واجب و اموال شیعیان را مباح و آزار نمودنش را ثواب عظیم» اعلام کرد (آصف، ۱۳۵۲: ۱۸۸). اشرف افغان همچنین با تشویق او، طی فرمانی اقدام به طبقاتی کردن جامعه ایران کرد. در این فرمان، جامعه ایران، از حیث مذهب و نژاد به هفت طبقه تقسیم شده بود و در حالی که افغانه اعلا و اقدم طبقات بودند (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۳۰۰)، ایرانیان شیعه مذهب، پائین‌ترین مرتبه یعنی طبقه هفتم بودند (لکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۳۴۳). در پی اقدامات ضد تشیع اشرف افغان، او در نهایت هم دستور به کشتن سلطان حسین صفوی داد و با این کار، مسیر مشروعیت‌طلبی خود را به کل تغییر داد و رودر روی شیعیان ایران قرار گرفت و نشان داد که قطب‌الدین نیریزی در شناخت مسلک ضد شیعی او اشتباه نکرده بود.

در پی شکست اشرف افغان در سال ۱۱۴۲ق. - در سه جنگ متوالی از نادر شاه - شاه طهماسب دوم در اصفهان بر تخت نشست و قطب‌الدین خرسند از بازگشت سلطنت به شاهزادگان شیعی صفوی، بسیار امیدوار گردید که مملکت رو به صلاح آید (الف. نیریزی، ۱۳۸۳: ۱/581). از این رو اقدام به نوشتن رساله‌ای به نام طب الممالک کرد تا به اصطلاح، نسخه‌ای برای درمان مملکت که گرفتار فتنه افغان‌ها گردیده بود ارائه نماید. او در آغاز این رساله فصلی را با عنوان «الاسباب و العلامات» آورده و طی آن بیان می‌دارد که مخالفت با عرفا مخالفت با «منیع دولت صفوی» است و از آنجایی این فتنه روی داد که صفویه از اصل خود دور گردید (نیریزی، ۱۳۷۱: ۲۳). وی در فصل بعدی رساله که عنوان «المعالجات» دارد از علما می‌خواهد که از سلطنت شاه طهماسب دوم حمایت کنند تا کارهای مملکت دومرتبه سامان گیرد (الف. نیریزی، ۱۳۸۳: ۱/581).

رساله طب الممالک در دو بخش «اسباب و علامات» و «معالجات» تنظیم شده است. در آغاز نیز سید قطب‌الدین نیریزی هدف از نگارش آن را چنین می‌آورد: «واجب است اسباب اعتلال این مملکت و اختلال و علامات و معالجات را از کلام خدا و کلام ائمه علیهم السلام بیان شود که {فرموده} قرآن شفا و رحمت برای مومنان است.» (ب. نیریزی، ۱۳۸۳: ۳۴۸) و به نقل از خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه می‌افزاید: «خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت نه بخاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم

تا بناگذاران ستم‌دیده ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده ات اجرا گردد» (همان جا). بر این اساس قطب‌الدین، مبنای آسیب‌شناسی و رویکرد مصلحانه را بر اصولی می‌گذارد که در متن قرآن، نهج‌البلاغه و سخن‌نامه شیعه در نشانه‌های زوال و شیوه اصلاح آن آمده است. متناسب با بینش عرفانی قطب‌الدین، راهکارها از فرد و خودسازی فردی آغاز می‌شود و به جمع و جامعه می‌رسد که با معیار دینداری و پرهیزکاری به مناسبات عادلانه نایل شده است و بدین ترتیب زوال جامعه صفوی را امری درونی می‌بیند که چیرگی افغانها معلول این علت است.

اقدامات سیاسی - اجتماعی شیخ ذهبیه به منظور برجا ماندن صفویان بر سریر سلطنت در این سال‌های پر آشوب، همه نشان از هم‌جواری و رابطه دوستانه‌ای داشت که در طی سالیان بین حکومت صفوی و طریقت ذهبی شکل گرفته بود. آنچه که بیش از همه، عامل اصلی قوام یافتن این رابطه گردیده بود، مذهب تشیع‌ای بود که این دو در جاری و ساری ساختن آن در ایران بی‌وقفه تلاش کرده بودند (پرویزی، ۱۳۳۲: ۲۵؛ مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۸: ۱۷۰). لذا دل‌بستگی ذهبیه به تشیع سبب گردید نه تنها میلی به افغانه نشان ندهند بلکه به منظور اعاده تشیع به عنوان دین رسمی، در جهت بازگشت صفویه به حکومت تلاش‌هایی از قبیل نگارش رساله سیاسی «طب الممالک» انجام دهند.

۴. ذهبیه در دوره افشار

پیروزی‌های پی‌در پی نادرشاه افشار بر افغان‌ها و اخراج سپاهیان عثمانی از مناطق متصرفه و خروج روس‌ها از صحنه، توانست نوید بخش بازگشت ثبات دوباره به ایران گردد. همچنین انتظار اعاده رسمیت تشیع در ایران به جهت شیعه‌بودن نادرشاه (لکه‌هاری، ۱۳۶۸: ۳۱) و احیای مجدد سلسله صوفیانه از قبیل ذهبیه، به جهت تساهل و تسامح مذهبی نادرشاه و عدم علاقه او به حضور علماء، سخت محتمل بود. اما وقایع اینگونه که به نظر می‌رسید پیش‌رفت. نادر شاه، اساساً فردی وابسته و دل‌بسته مذهب نبود و برای او مذهب تنها ابزاری بود برای رسیدن به اهدافش (فتح‌الله پور، ۱۳۸۵: ۶۷). این اعتقاد او به مذهب به روشنی در رفتار و عملکردهای او نمایان است. او زمانی از ابراز اعتقادات خالصانه نسبت به تشیع و امامان شیعه یاد می‌کرد و هزینه‌های گزاف برای اماکن متبرکه شیعه می‌پرداخت (مروی، ۱۳۷۴: ۹۲۳/۳-۹۲۴؛ کلانتر، ۱۳۶۲: ۶) و در وقتی دیگر به مرمت مرقد امام ابوحنیفه از اعظام اهل سنت در بغداد فرمان می‌داد (مروی، ۱۳۷۴: ۳۰۲/۱).

نادر شاه، نقطه اوج به کارگیری مذهب در جهت پیش برد مقاصدش را، در دشت مغان نشان داد. او در آن مجلس، مهم‌ترین شرطش را برای پذیرش سلطنت، ترک سب و رفض از جانب ایرانیان عنوان کرد (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۴۹). و به این ترتیب، خواهان تعدیل امور مذهبی ایران نسبت به دوران صفویه شد. از اینرو هنگامی که اعضای مجمع مغان موافقت کردند و وثیقه نامه ای هم نگاشته شد (مروی، ۱۳۷۴: ۴۴۷/۲)، دیگر نادر تحمل شنیدن صدای مخالفی را نداشت. چنانکه وی کوچک‌ترین مخالفت با سیاست مذهبی خود را حتی در خفا، به بدترین عقوبت‌ها محکوم کرد (مروی، ۱۳۷۴: ۴۵۵/۲). شرط دیگر نادر هم این بود که ایرانیان از خاندان صفوی دست شسته و در غیر این صورت جان و مال ایشان در اختیار سلطان خواهد بود و سلطنت هم در خاندان نادر موروثی گردد (شعبانی، ۱۳۶۵: ۸۸/۱).

سیاست نادر در ایجاد وحدت مسلمین و منع عداوت دیرینه شیعه و سنی، دیگر فرصت تجدید فعالیت به صوفیان تولایی و تبرایی همچون ذهبیه را نداد (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۳۱۰). از این رو جای تعجب نیست که نه تنها نامی از سلسله ذهبیه بلکه ذکری از هیچ کدام از طریقی دیگر هم در این سال‌ها در هیچ یک از منابع اصلی این دوره برده نشود (عقیلی، ۱۳۸۹: ۱۲۵). و از ارتباط شیخ سلسله - قطب الدین نیریزی - با دو نهاد سلطنت و روحانیت ذکری به میان نیامده باشد. اساساً فضای موجود مجالی به اعضای سلسله ذهبیه برای عرض اندام نمی‌داد و به احتمال قوی به همین دلیل در سال‌های فرمانروایی نادر و اعقابش، سلسله ذهبیه که به واقع دوستدار مذهب تشیع و حکومت شیعه صفوی بود، در سکوت محض به سر برد و حتی شیخ سلسله هم یعنی قطب الدین نیریزی که مدتی در شیراز در تکیه شاه داعی الی الله مستقر شده بود و به تبلیغ سلسله ذهبیه می‌پرداخت، در نهایت ترجیح داد شیراز را به قصد عزلت در کوه مقبره منسوب به محمد حنفیه (فرزند امام علی (ع)) در جزیره خارک ترک کند (معصوم علیشاه، ۱۳۴۵: ۲۱۷/۳). وی در نامه‌ای به خلیفه خود مولانا درویش شیرازی نوشته بود «...کاصحاب الکهف و الرقیم بجلی پناه آورده و بیاد خدا مسکن گزیده‌ام» (استخری، ۱۳۳۸: ۴۴۳).

جدای از اینها نادر با اینکه معتقد به تساهل و تسامح مذهبی بود، اساساً به طیف صوفیان نظر خوشی نداشت، زیرا در نظر او تصوف نیز مانند تشیع از ارکان حکومت صفوی بشمار می‌آمد و به احتمال، دلیل عدم محبوبیت او نزد صوفیان نیز همین بود (شیروانی، بی تا: ۶۵). مشهور است در ابتدای سلطنت نادرشاه شخصی صوفی در نامه‌ای به او نوشت: «اگر تو خدایی، مانند او عمل کن و اگر پیامبری، ما را به سوی سلامت و

صلح رهبر باش و اگر شاهی خوشبختی به مردم عرضه بدار و از خرابی و ویرانی دوری گزین» و نادر در پاسخ به او گفت: «من نه خدایم که چون او رفتار کنم و نه پیغمبر که طریق سلم و امان بیاموزم و نه سلطانم که سعادت ارزانی توده دارم، من نماینده قهر و خشم خدایم که بر مردم منتقم فرود می‌آیم» (شعبانی، ۱۳۷۳: ۱/۲۹۴). به نظر نیاستی در عدم توجه نادر به طبقه صوفیان تردید داشت و به واقع نویسندگانی هم که از اعتقاد وی به دراویش سخن گفته اند بیشتر منظورشان گدایان و فقرا بوده است نه جماعت صوفیه تابع مسلکی خاص چون ذهبیه (محمد شفیع، ۱۳۴۹: ۴۹۸).

زین العابدین شیروانی^۵ نیز اوضاع نابسامان سلاسل صوفیه در دوره نادری را اینگونه وصف می‌کند: «...چون دولت افغان به آخر رسید و نوبت نادرشاه گردید آن مرد ترکی بود، به جز جهانگیری و لشکرکشی اندیشه نمی‌کرد. به جهت تردد سپاه دوست و دشمن و ظهور شور و فتن کسی طالب طریقت نگشت... اگر احیاناً در گوشه و کنار اسم طریقت، مذکور کردی علما منع کردند و این فرقه را مذمت نمودی...» (شیروانی، ۱۳۳۹: ۶۵۴-۶۵۵). جدای از بی توجهی نادر به این جماعت، عدم حضور اجتماعی ایشان در این سال‌ها را باید در تفکرات عرفانی و نوع سلوک مشایخ و مریدان طریقت نیز جستجو کرد.

آنچه که سبب ساز اصلی عدم همراهی سید قطب با حکومت افغان‌ها و حکومت نادر شاه بود را بی تردید با نوع تفکرات عرفانی او که به واقع تفکرات سیاسی او در ذیل آن قرار دارد، باید دنبال کرد. سید قطب در جایگاه پدید آورنده مکتب عرفانی - حکمی با عنوان «حکمت معصومه الهیه» بود، که شاخصه‌های کلی و محوری آن به روشنی دلایل عدم همراهی او با دول یاد شده و تلاش در جهت اعاده حکومت صفویه را بیان می‌دارد. اول اینکه در باب دست یابی به این حکمت، سید قطب به نقش ائمه اطهار(ع) و افاضه ایشان در ظهور این حکمت تصریح کرده و بیان می‌دارد این علم لدنی از امامان شیعه به من میراث رسیده است (امین الشریعه خوئی، ۱۳۳۴ق: ۱۴). دوم اینکه مبحث ولایت، بن مایه حکمت معصومیه او را شکل می‌دهد و از نظر او، «نور ولایت»، نخستین اسم اعظم الهی است که حقیقت تجلی ذاتی و صفاتی آن، عبارت از ابداع نور محمد(ص) و علی(ع) است (الف. نیریزی، ۱۳۸۳: ۲۸۶/۱) و انوار پاک چهارده معصوم از این تجلی الهی است (همان: ۵۰۱). و در ادامه می‌آورد که هیچ کس را به خدا راه نیست مگر بواسطه نور ولایت. لذا بر این اساس، منتهای معرفت شهودی در نگاه سید، مشاهده این نور و رابطه با این روح اعظم الهی است؛ روحی که مخصوص به هیاکل مقدس چهارده معصوم(ع) است (همان: ۳۰۷).

از این رو در این حکمت، سید قطب تأکید بسیار بر حضور تفکرات شیعی به منظور رسیدن به سلوک و کمال عرفانی دارد. و علاقه او به برآمدن حکومتی شیعی نیز از همین جا نشأت می‌گیرد. ویژگی بارز دیگر او در حکمت معصومیه الهیه اش علیرغم اینکه متنی کاملاً عرفانی است، علاقه او به ایرانی شیعی است که در لابلاهای کلامش پیدا می‌گردد (نیری، ۱۳۸۶: ۳۲). سید قطب، ایران را خانه تشیع و بیت ولایت می‌دید، و در جای جای این اثر از تخریب ایران افسوس می‌خورد. و بدون هیچ ترسی، محمود افغانی که خود را نظر کرده و مورد تأیید و حمایت سید قطب معرفی کرده بود (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۱۴-۳۱۶) درویشی ناصبی و از فرزندان خالد بن ولید معرفی می‌کند، که با فتنه‌ای بزرگ بر ایران چیره شده است (الف. نیریزی، ۱۳۸۳: ۵۸۰/۱). لذا سید قطب، رشته اصلی و اساسی و بنیاد پولادین پیوند ملی ایران را در مذهب تشیع می‌دید و بخوبی می‌دانست که با وضعی که در آن ایام در ایران وجود داشت، هیچ عاملی جز تشیع نمی‌توانست کلیت و هویت سیاسی ایران را حفظ کند. اما او این عامل را نه در حکومت افغان‌ها دید و نه در حکمرانی نادرشاه، لذا با هیچ کدام از اینها همراهی نداشت و آنها را مورد تأیید قرار نداد. بدین ترتیب حکومت افشاریه (نهاد سیاسی) به میزانی که از رابطه با تشیع و نهاد مذهبی کاست و آن را به شکل حداقلی (رنجبر، ۱۳۸۹، ۶۱) درآورد از طریقت ذهبیه نیز فاصله گرفت.

۵. ذهبیه در دوره زندیه

کریمخان (م. ۱۱۹۳ق) که خود شاهد جریانات سالهای اخیر بود و از سرنوشت محمود و اشرف افغان و از نفرت مردم نسبت بدان‌ها اطلاع داشت و همچنین از سرگذشت تلخ نادر و سیاست مذهبی او برای توجیه مشروعیت در احراز مقام سلطنت و عدم پذیرش آن توسط مردم عبرت گرفته بود و با توجه به اینکه هنوز آثار تقدس خاندان صفوی باقی بود، تصمیم گرفت از هرگونه مداخله در دین و اعتقاد مردم پرهیز نماید. جدای از اینها کریم خان و ایلش پیرو آیین تشیع بودند و برخلاف نادر نیز، وی تلاش داشت حتی در صورت امکان در ظاهر، خود را مردی متدین و مقید به آداب و رسوم مذهبی نشان دهد. او به تقلید پادشاهان صفوی در ایام محرم به برگزاری مراسم عزاداری می‌پرداخت (نامی، ۱۳۶۸: ۷۵؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۲۵۸)، و به نام امام زمان (عج) سکه زد (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۶۱۷/۱). در آن عصر باور بر این بود که محلات دوازده گانه شیراز هر یک تحت حمایت یکی از ائمه (ع) قرار دارند و فرشته‌ای نگهبان از آن مراقبت به عمل می‌آورد و هر پنج شنبه شب به ذکر

منقبت و مدح ائمه (ع) می پردازند (فرانکلین، ۱۳۵۸: ۵۷) و همچنین با ساختن مساجد جامع و مرمت بقاع متبرکه و توجه به برگزاری نمازهای جماعت، به تقویت مذهب شیعه پرداخت (پری، ۱۳۸۳: ۳۱۲). این مرتبه رعایت شرع و رعایت رهبری شرع در نظر شیخ الاسلام قزوین زمان زندیه آن چنان است که دعای اتصال فرمانروایی زندیه به ظهور امام غائب (ع) بیان می شود (حسینی عاملی، ۱۳۸۳: ۳۹).

کریم خان زند علیرغم اینکه به هیچ وجه تعصب مذهبی نداشت و به پیروان سایر فرق و مذاهب نیز احترام می کرد (همان: ۱۵۶)، اما در جلب قلوب علماء نهایت تلاش را انجام می داد. چنانچه در جریان حضور معصوم علیشاه نعمت الهی در شیراز و جمع شدن مردم به گرد او، علماء به وضع موجود نزد کریمخان اعتراض کردند و در نهایت «...کریم خان حکم به اخراج وی نمود...» (مالکوم، ۱۳۶۲: ۵۳۶/۲؛ شیروانی، ۱۳۴۸: ۲۸). عملکردهای شریعت خواهانه شخص کریم خان زند آنچنان است که در اثر فرانکلین سفرنامه نویس غربی بازتاب می یابد و او را انسان مؤمن به اصول مذهبی و پرهیزگار توصیف می کند تا حدی که باور دارد او به عنوان «یک پادشاه مذهبی شهرت» دارد (فرانکلین، ۱۳۵۸: ۸۹-۹۰). اما با همه علاقه کریم خان به همراهی با علماء، او در جریان دشمنی علماء با فرقه ذهبیه - هر چند به شدت مخالفت با نعمت الهیه نبود - اما به هر حال جانب علماء را رعایت نکرد و اعضای این طریقت نه تنها دچار اخراج و نفی بلد نگردیدند، بلکه با آزادی عمل به تبلیغ پرداختند.

در بیان دلایل عدم همراهی کریم خان با علما در دشمنی با ذهبیه، در ابتدا می توان به انتخاب شیراز به پایتختی حکومت زندیه اشاره کرد. کریم خان زند، شیراز را که مرکز اصلی سلسله ذهبیه بود و در آنجا حتی در دشوارترین سالهای بعد از سقوط صفویان نیز، از احترام و مریدان و ارادتمندان زیادی برخوردار بودند (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۱۱-۳۱۴) به عنوان پایتخت خود برگزیده بود. بنابراین کریمخان حتی اگر تمایل به آنها نیز نداشت اساساً بسیار مشکل بود که در شهری که مرکز اصلی تجمع ذهبی ها بود و تولید محترم ترین حرم زیارتی آن شهر، یعنی آستانه شاه چراغ نیز در دست بنی اعمام ایشان بود (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۸۰؛ فسایی شیرازی، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۶۸) در برابر آنها بایستد. دلیل دیگر تفاوت رفتار کریم خان با ایشان نسبت به صوفیان نعمت الهیه، بومی بودن این طریقت بود. ذهبیه در واقع تنها طریقت موجود در ایران بود که در غیر از ایران، در هیچ کجا خانقاه و مریدی نداشت (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۱۷۱) و لذا اتهام خارجی بودن که بعضاً علماء به نعمت الهیه می زدند، در مورد ایشان وارد نبود. همچنین از جهت نوع سلوک عرفانی نیز، بسیار محتاط

و نزدیک به شریعت عمل می‌کردند. غالب مشایخ این سلسله، بویژه در این دوران، علاوه بر مسند ارشاد و اداره خانقاه، مجالس تذکر و وعظ، تدریس فقه و تفسیر هم داشتند و اکثریت در زی علمای ظاهر و لباس فقهای زمان می‌زیستند. آنان به اندازه ای در این اعتدال پا برجا و سرسخت بودند که سایر فرق صوفیه به تمسخر ذهبیه را «آخوند صوفیه» لقب داده بودند (خاوری، ۱۳۶۲: ۶۶).

لذا با توجه به موارد گفته شده در باب اوضاع اجتماعی - سیاسی شیراز عصر کریمخان زند، سید قطب الدین نیریزی که در دوران ضعف تشیع گوشه عزلت گزیده بود، در دوران اوج گیری قدرت کریم خان زند و به اصرار فراوان مردم شیراز بار دیگر به شیراز رجعت کرد (معصوم علیشاه، ۱۳۴۵: ۲۱۷/۳). منابع ذهبیه حتی اشاره کرده اند که کریم خان زند از زمره ارادت کیشان سید قطب الدین نیریزی و سلسله ذهبیه بوده و در احترام و تکریم سید قطب الدین نیریزی نهایت توجه را داشت (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۳۸). نه تنها سید قطب بلکه آقا محمد بیدآبادی (۱۱۹۸ق) که از علمای بنام بود، در طریق عرفان از سید قطب الدین پیروی می‌کرد و خلیفه او در اصفهان بود (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۳۱۰؛ نایب شیرازی، ۱۳۴۵: ۲۱۵/۳)، بسیار مورد اکرام کریم خان زند و جانشینان او قرار داشت (آصف، ۱۳۵۲: ۳۰۹).

با درگذشت قطب الدین نیریزی در سال ۱۱۷۳ق، جانشین و داماد او محمد هاشم درویش (م. ۱۱۹۹ق) فرزند میرزا سمیعا صاحب تذکره الملوک (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۲۸) بر مسند ارشاد سلسله ذهبیه نشست^۱. آقا محمد هاشم پیش از آنکه به طریقت ذهبی گرایش پیدا کند به واسطه اینکه از خاندانی دیوانی که اکثریت ایشان در دیوان استیفای فارس خدمت می‌کردند، بود، در جوانی در همین دیوان استیفای نادری در فارس مشغول شد. وی مدتی بعد از طی مراتب اداری، بمرتب وزارت فارس نائل گشت و بر دیوان استیفاء ریاست یافت (استخری، ۱۳۳۸: ۴۶۳). اما اوضاع برای محمد هاشم آنچنان که انتظار می‌رفت پیش نرفت و حاکم فارس محمد تقی خان شیرازی^۲ علیه ولی نعمت خود نادر طغیان کرد (شعبانی، ۱۳۸۵: ۵۷). این شورش که یکی از شدیدترین و دردناک‌ترین طغیان های عصر نادری لقب گرفته است در نهایت به شکست حاکم فارس از محمد حسن خان سردار نادر انجامید (همان: ۵۹).

به دستور نادرشاه، محمد تقی خان و دیوانیان او از جمله محمد هاشم دست بسته به اصفهان نزد نادر بردند (کلانتر، ۱۳۶۲: ۱۴-۱۸). از آنجا که عامل اصلی قیام فشار مالیاتی بر

مردم به دلیل هزینه های لشکرکشی های نادر شاه بود، دور از واقع نخواهد بود که محمد هاشم را به دلیل منصب استیفایی که داشت و بیش از هر کس بر رنج مردم آگاه بود، یکی از عوامل اصلی در تحریک به این قیام بدانیم. با این که محمد تقی خان به بدترین شکل ممکن شکنجه گردید اما محمد هاشم درویش در حضور نادر بدرستی پرده از این ماجرا برداشت. و در پاسخ به سوال نادرشاه که بزبان ملامت گفت ما در حق فارسیان احسان و رحمت کردیم و شما در عوض با تقی خان یار شده علیه ما اقدام کردید؟ بی باکانه گفت: «تقصیر از نادر است و تقی خان در میانه مقصر نیست. نادر بر آشفته گفت تقصیر ما کدامست؟ منم [محمد هاشم درویش] با حالت خوش و بدون ملاحظه از سطوت سلطنت، سهل انگاری نادر و بی گناهی تقی خان را حضورا اثبات کردم این استدلال بحدی قاطع و روشن بود که نادر را بسکوت و تسلیم مجبور کرد» (محمد هاشم درویش، ۱۳۳۰ق: ۲۶۴). به طور قطع محمد هاشم به موضوع مالیات های سنگین نادر بر مردم فارس اشاره کرده است و بدرستی عامل اصلی طغیان را اشتباهات خود نادر دانست. از این رو اینکه چرا محمد تقی خانی که در حقش: «فضیحت بسیار به پا کردند. او را وارونه بر خری سوار کردند، یک چشمش را درآوردند و دیگری را باقی گذاشتند تا قبایح وارد بر خود را خوب ببیند! آنگاه او را خصی کردند و فرزندش را در پیشش سر بریدند و زانش را هم به اهل اردو دادند...» (مروی، ۱۳۷۴: ۹۵۸/۳). بخشیده می شود به نحوی که محقق برجسته این دوره هم دلیل آن را نامعلوم دانسته می نویسد: «معلوم نیست محمد تقی خان، با همه آنچه بر وی گذشته بود، از چگونه تمهیداتی بهره می گرفت که دگرباره مورد توجه نادر واقع شد و با جلب اعتماد او، منصب مهم و معتبر مستوفی گری ممالک فتح شده سند را به دست آورد...» (شعبانی، ۱۳۸۵: ۵۹) این نکته را می بایستی در دفاع مناسب محمد هاشم درویش از عملکرد محمد تقی خان در برابر نادرشاه جستجو کرد.

به هر روی محمد هاشم با چنین سابقه ای در امر دیوانی، در دوره قدرت گیری کریم خان زند و نبرد برای از میان بردن رقبای داخلی و خارجی مدتی منشی گری او را نیز بر عهده داشت (عقیلی، ۱۳۸۹: ۱۳۰). دوران ارشاد او همزمان با دوران بر تخت نشستن کریم خان زند بود. با آنکه در روزگار او، نظر عمومی نسبت به تصوف چندان مثبت نبود، اما محمد هاشم درویش و سلسله او، به جهت سلوک خاصشان مورد احترام و مقبولیت همگان بودند. رضا قلی خان هدایت در باب مجاهدت همزمان او در طریق شریعت و طریقت نوشته: «آن جناب را حالات و کرامات عظیمه بود و پیوسته اوقات به عبادات و مجاهدت قلبیه و قالبیه مبادرت می نمود. آستانش مرجع طالبان طریقت و صومعه اش

مجمع عالمان شریعت/بود/ نفسش مرده و دلش زنده، جسمش افسرده و روانش پاینده..» (هدایت، ۱۳۴۴: ۵۹۸). صاحب تذکره دلگشا نیز از قدرت معنوی او سخن گفته و از دید او محمد هاشم درویش «مذهب اوراق قلوب» بود (نواب شیرازی، ۱۳۷۱: ۶۲۴).

مشهور است که به جهت همین مقامات معنوی، کریم خان نسبت به او نهایت احترام را داشت و نقل است که کریمخان در شریعت از شیخ مفید تقلید می‌کرد و در طریقت نسبت به آقا محمد هاشم درویش ارادت می‌ورزید (محمد هاشم درویش، ۱۳۸۲: ۵). موقعیت و جایگاه خوب محمد هاشم درویش نزد کریم خان زند و درک درست او از اوضاع زمانه و سیاست های حکومت که ناشی از تجارب ارزنده او در امور دیوانی بود، سبب گردید که موقعیت سلسله ذهبی را در جامعه آن عصر مستحکم کند و خود نیز هر چه بیش تر مورد احترام و توجه فوق العاده کریمخان زند قرار گیرد، تا جایی که مشهور است در هنگامه مرگ کریم خان بر بالین او حاضر گشته و مسئولیت ماترک او را بنا به خواست شخص کریم خان بر عهده گرفت (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۳۸). منزلت و بزرگی مقام او تا جایی بود که رقبای کریمخان از جمله فتحعلی خان قاجار و بعدها آقا محمد خان قاجار هم نسبت به مقام معنوی او احترام بسیار قائل بودند (عقیلی، ۱۳۸۹: ۱۳۱). در هنگامه ای که آقا محمد خان قاجار در شیراز به سر می‌برد به خدمت شیخ ذهبی رفت. در این ملاقات آقا محمد هاشم به آغا محمد خان که در پی بزرگی است، می‌گوید: «... شما که اهل ذکر نیستید بهتر آنست که به کلام الهی مداومت نمائید... هر جا هم نفس فقیری را می بینید محترم بدارید» (خاوری، ۱۳۶۲: ۳۳۹). و آقا محمد خان در باب این ملاقات گفته است: «...از خدمت آن مرد بزرگ که بیرون آمدم چنان قوت قلبی در خود مشاهده کرده که گویا سلطانم از همت درویشانه وسعت کلیه حاصل شد. فوراً بشرف سلطنت هم مشرف گردیدیم از توجه کلام الله و توجه آن مرد بزرگ» (همان جا).

صاحبان مناصب مذهبی دولت زندیه در حداقل تعامل با نهاد سیاسی قرار دارند. حوزه و قلمرو وظایف و نظارت آنها در حدی نیست که در جایگاه مشاوران عالی و تأثیرگذاران جدی در شیوه فرمانروایی و نوع کشورداری قرار گیرند. خان زند نیز به برقراری چنین مناسبات وسیعی تمایل نشان نمی دهد. برداشت او از حوزه دین به سادگی و اختصار، مناسب با مقتضیات ایلیاتی اوست (رنجبر، ۱۳۸۹: ۷۷). عالمان دینی را احترام می گذارد و اطرافیان را به تحصیل دانش ترغیب می کند (ملکم، ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۰۲) اما از آنکه جهت طلبه علوم و وظیفه ای قرار دهد خودداری می کند

حکومت زندیه با شیوه ای ویژه در رابطه با نهاد مذهبی عمل کرد بنحوی که می توان از رابطه محدود میان نهاد سیاسی و مذهبی در این دوره یاد کرد. نه نگاه کینه ورزانه دوره افشاریه میان دو نهاد حاکم بود که موجب رابطه حداقلی شود و نه میزان اشتراک مساعی دو نهاد چنان بود که رابطه حداکثری دوره صفویه را تداعی کند. این شرایط ویژه با توجه به جایگاه شیراز به عنوان مرکز سیاسی زندیه و مرکز معنوی طریقت ذهبیه، وفاق و همراهی را میان آن دو ایجاد کرد.

۶. نتیجه

چنانچه گذشت، پژوهش حاضر به منظور رسیدن به پاسخی درخور در باب چگونگی تعامل و سلوک سلسله ذهبیه و جهت گیری اجتماعی و سیاسی این سلسله و دلایل تفاوت جهت گیری های آن با دیگر طریقت ها، به واکاوی در تاریخ سیاسی اجتماعی طریقت یاد شده در طول سده های مورد بررسی پرداخت.

طریقت ذهبیه در اواخر دوران صفویه با مخالفت دو نهاد مذهبی - رهبری روحانیت - و نهاد سیاسی مواجه شد و موقعیت دوران گذشته خود را در عرصه سیاسی و اجتماعی از دست داد. اما با این وجود در مخالفت با اساس فرمان روایی صفوی اقدامی انجام نداد و سعی کرد با گوشه نشینی از عناد و دشمنی های برخی علما و درباریان برحذر باشند. و آن هنگام هم که بروز فتنه افغان ها را نزدیک دید، علیرغم اینکه تا حدود زیادی به نحوی از صحنه اجتماعی کنار زده شده بود اما دل در گرو حفظ حکومت شیعی صفوی داشت تا غلبه یافتن فرمان روایی افغانان سنی مذهب. هنگامی هم که بالاخره حکمرانی به محمود رسید و خواست برای کسب مشروعیت سیاسی خود و پذیرش عمومی به ذهبیه متوسل شود، درخواست او را رد کرد و در عوض رهبری ذهبیه اقدام به تألیف رساله ای برای اعاده حکومت صفویه شیعی کرد.

اقدامات نادرشاه که در نهایت توانست افغان ها را از کشور بیرون کند، می توانست زمینه ساز خیز بلند ذهبیه برای بازگشت به عرصه اجتماعی جامعه باشد. چرا که نادرشاه هم شیعی بود و هم نظر خوبی به علماء که در واقع معارض صوفیان بودند، نداشت. اما کار آنچنان که انتظار می رفت پیش نرفت و او، مهم ترین شرطش را برای پذیرش سلطنت، ترک شیوه ها و سنت های مذهبی دوران صفویان عنوان کرد. از اینرو ذهبیه که نادر را شاه اسماعیل دیگری تصور می کرد بسیار سرخورده شد چنانکه عصر نادری از دوره افغان های

سنی هم برای ذهبیه سخت تر گذشت و دوران انزوای شدید ذهبیه بود. در واقع همسویی ذهبیه با بنیان های شیعی و طریقتی صفویه موجب ناهمسویی با حکومت افشاریه بود و در عمل نیز سیاست مذهبی ویژه نادر نه جایی برای عرض اندام روحانیون باقی گذاشت و نه فرصتی برای طرایق تصوفی.

با روی کار آمدن کریم خان زند و نگاه پر از تسامح و تساهل مذهبی او و از روی دیگر علاقه او به پاس داشتن رسوم مذهبی ولو به ظاهر و به مسند ذهبیه نشستن فرد با نفوذی همچون محمد هاشم درویش که ارادت کریم خان را هم داشت، ذهبیه از اختفا بیرون آمد و زمینه های ورود به عرصه اجتماعی را مهیا کرد چنانکه تأثیر آن تا دوران قاجار پابرجا بود. در واقع تعامل محدود در سیاست مذهبی کریم خان زند مجالی فراهم کرد که ذهبیه نه در حصار سخت گیریهای متولیان رسمی نهاد مذهبی گرفتار شود و نه در بی رغبتی و بی توجهی نهاد سیاسی تضعیف گردد.

پی نوشت ها

۱. ن. ک به تبریزی، نجیب الدین رضا (۱۳۴۲ق)، سع المثنانی، تصحیح میرزا محسن اردبیلی، چاپ سنگی، مطبع احمدی، شیراز.
۲. ن. ک به زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶). دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر چاپ دوم.
۳. کسی که با اهل بیت دشمنی داشته باشد یا به آنها دشنام و ناسزا بگوید.
۴. به دلیل فضای نامناسبی که در آن سالها علیه تصوف بر پا بود، سید قطب الدین محمد از نام صوفی و انتساب به تصوف پرهیز می کرد و اطلاق صوفی به اهل فقر را اتهام می شمرد و اصرار داشت که از عارفان ذهبی با عنوان «اهل فقر» و یا «اهل سلوک» نام ببرند (خوئی، ۱۳۸۳: ۱/ سی و یک).
۵. از مشایخ سلسله نعمت اللهیه در اواخر دوره زندیه و عصر فتحعلی شاه قاجار.
۶. بعد از درگذشت سید قطب الدین نیریزی، ملامحراب گیلانی و آقا محمد بید آبادی هم مدعی خلافت وی شدند (زرینکوب، ۱۳۶۶: ۳۳۴).
۷. بر طبق روایات ذهبی محمد تقی خان از ارادت مندان سید قطب الدین نیریزی بود و حمام و کاروان سرایی نیز وقف او کرده بود (پرویزی، ۱۳۳۲: ۱۴)

منابع و مأخذ

۲۰ تکاپوهای سیاسی - اجتماعی ذهبیه از سقوط اصفهان تا برآمدن قاجاریه ...

- آصف، محمد هاشم «رستم الحکما» (۱۳۵۲). رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، تهران: امیرکبیر و جیبی. چاپ دوم.
- استخری، احسان الله (۱۳۳۸) اصول تصوف، تهران: کانون معرفت.
- استرآبادی، میرزا مهدی (۱۳۴۷). دره نادره، به کوشش جعفر شهیدی، تهران: بی نا.
- استرآبادی، میرزا مهدی (۱۳۳۸). تاریخ جهانگشای نادری، بی جا: نشر دنیای کتاب.
- آشتیانی، سیدجلال الدین (۱۳۷۰). شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تهران: امیرکبیر.
- ام سلمه بیگم (۱۳۳۴ق). جامع الکلیات. به اهتمام آقا میرزا عبدالحی مرتضوی تبریزی، شیراز: مطبعه احمدی.
- امین الشریع خوئی، ابوالقاسم (۱۳۸۳). میزان الصواب در شرح فصل الخطاب سید قطب الدین نیری، ج ۱، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.
- تبریزی، نجیب الدین رضا (۱۳۴۲ق)، سبع المثانی، تصحیح میرزا محسن اردبیلی، چاپ سنگی، مطبع احمدی، شیراز.
- پازوکی، شهرام (۱۳۸۲) «تصوف در ایران بعد از قرن ششم». دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی.
- پرویزی، شمس الدین (۱۳۳۲). تذکره الاولیا، تبریز: چاپخانه رضایی.
- پری، جان (۱۳۸۳). کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: آسونه. چاپ دوم.
- تمیم داری، احمد (۱۳۸۹). عرفان و ادب در عصر صفوی، تهران: حکمت.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، قم: انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- حسینی عاملی، محمد شفیع (۱۳۸۳). محافل المومنین فی ذیل مجالس المومنین، تصحیح ابراهیم عرب پور و منصور جغتایی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- خاوری، اسدالله (۱۳۶۲). ذهبیه: تصوف علمی - آثار ادبی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دو سرسو، ژان آنتوان (۱۳۶۴). سقوط شاه سلطان حسین، ولی الله شادان (مترجم). تهران: کتابسرا.
- دویس، دین (۱۳۸۶). «افول کبرویه در آسیای مرکزی»، ترجمه مژگان پور فرد، تاریخ اسلام، شماره ۳۲.
- رنجبر، محمد علی (۱۳۸۷). مشعشعیان؛ ماهیت فکری - اجتماعی و فرایند تحولات تاریخی. تهران، آگه، چاپ دوم.
- رنجبر، محمد علی (۱۳۸۹). «رابطه نهاد سیاسی و مذهبی در حکومت زندیه: دوره تعامل محدود»، تاریخ اسلام و ایران، شماره ۵.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶). دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر. چاپ دوم.
- سید تقی واحدی (صالح علی شاه) (۱۳۸۴)، در کوی صوفیان، تهران: نخل دانش.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۵)، تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره افشاریه و زندیه، تهران.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۹). تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱، تهران: نوین.

شعبانی، رضا؛ محمدی، حسین (۱۳۸۷). «تأثیر حمله محمود افغان بر اوضاع سیاسی اجتماعی ایران». مسکویه، شماره ۹.

شوشتری، قاضی نورالله، (۱۳۷۵). مجالس المومنین، ج ۲، چاپ اسلامی، تهران.

شیروانی، زین العابدین (۱۳۳۹) ریاض السیاحه، تهران: سعدی.

شیروانی، زین العابدین (۱۳۴۸). حدائق السیاحه، بی جا، مهرآئین.

شیروانی، زین العابدین (بی تا). بستان السیاحه، تهران: کتابخانه اسناد ملی.

عقیلی، سید احمد (۱۳۸۹). «تحولات سیاسی و علمی تصوف از سقوط صفویه تا برآمدن زندیه (۱۱۳۵-۱۱۶۳ق)». تاریخ ایران، شماره ۵.

غفاری کاشانی، ابوالحسن (۱۳۶۹). گلشن مراد، به اهتمام غلام رضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.

فتح الله پور، پرویز (۱۳۸۵). «تشیع در دوره نادرشاه». شیعه شناسی، شماره ۱۶.

فرانکلین، ویلیام (۱۳۵۸). مشاهدات سفر از بنگال به ایران در سالهای ۱۷۸۶-۱۷۸۷م، ترجمه محسن جاویدان، تهران: مرکز تحقیقات تاریخی.

فیدالگو (۱۳۵۷)، گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی. ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.

کروسینسکی (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی، ترجمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.

لکهارت، لارنس (۱۳۶۸). انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران: مروارید.

مالکوم، جان (۱۳۶۲). تاریخ ایران، ترجمه اسماعیل حیرت، ج ۲، تهران: یساولی - فرهنگسرا.

محمد شفیع (وارد تهرانی)، (۱۳۴۹). تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)، به اهتمام رضا شعبانی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین العابدین (۱۳۴۵)، طرائق الحقائق، ج ۲ و ۳، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: کتابخانه بارونی.

محمد هاشم درویش ذهبی شیرازی (۱۳۳۰ق). ولایت نامه، تیریز: بی نا.

محمد هاشم درویش ذهبی شیرازی (۱۳۸۲). مناهل التحقیق، مقدمه و تصحیح و شرح متن از محمد یوسف نیری، شیراز: دریای نور.

مدرسی چهاردهی، مرتضی (۱۳۴۸)، «سلسله ذهبیه و صفویه»، ارمان، دوره ۳۸، شماره ۳.

مدرسی چهاردهی، مرتضی (۱۳۸۲). سلسله های صوفیه ایران، تهران: علمی و فرهنگی.

مرعشی، میرزا محمد خلیل (۱۳۶۲). مجمع التواریخ، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و سنائی.

مروی، محمد کاظم (۱۳۷۴). عالم آرای نادری، ج ۱ و ۲ و ۳، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی.

موسوی نامه، محمد صادق (۱۳۶۸). تاریخ گیتی گشا، مقدمه نفیسی، تهران: اقبال.

حسینی فسایی شیرازی، میرزا حسن (۱۳۶۷). فارسنامه ناصری، ج ۱، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.

۲۲ تکاپوهای سیاسی - اجتماعی ذهبیه از سقوط اصفهان تا برآمدن قاجاریه ...

میرزا رفیعا (۱۳۴۷). دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۶۳ و ۶۴، سال ۱۶.

مؤذن خراسانی، محمد علی (۱۳۸۱). تحفه عباسی، تهران: انس تک

کلاتر فارس، میرزا محمد (۱۳۶۲). روزنامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: سنائی و طهوری.

نواب شیرازی، علی اکبر (۱۳۷۱). تذکره دلگشا، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، شیراز: نوید شیراز.

نیری، محمد یوسف (۱۳۸۶). «حکمت معصومیه ی الهیه». گوهر گویا، شماره ۴.

نیریزی، قطب الدین (۱۳۷۱)، رساله طب الممالک، به کوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.

الف). نیریزی، قطب الدین (۱۳۸۳). فصل الخطاب، ترجمه محمد خواجوی، ج ۱، تهران: مولی.

ب). نیریزی، قطب الدین (۱۳۸۳). منظومه مصباح الولاية و بحر المناقب المقلب ب: «مشکوه الهدایه» و

منظومه انوار الولاية المقلب: «مشکوه الولاية»

هانوی، جونس (۱۳۶۷). هجوم افغان ها و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ اول، تهران:

یزدان.

هدایت، رضا قلی خان (۱۳۴۴). تذکره ریاض العارفین، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران: کتابفروشی

محمودی.

